

### متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِيهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ با سلام و تشکر از سایت خوبتان: حقیقتاً هیچ چیز سنگین تر از بار گناهان نیست شدیداً خود را نیازمند می بینم که کاش کسی بود که می توانستم تقصیرها را به گردنش ببندم ولی آیه فوق در ذهنم متبادر می شود. اختیار چالش بزرگی در زندگی انسان است هم اوج احترام خداوند به انسان است و هم اشد حسرت ها را در پی دارد. در آتش حسرت و گناهانم می سوزم چگونه از این عذاب رهایی یابم؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بهترین چیزی که به نظرم آمد خدمت جنابعالی ارسال دارم متنی بود که قبلاً در رابطه با جناب «حُرّ» نوشته بودم. موفق باشید باسلام تعالی

### حُرّ یعنی تجسم توبه در تاریخ پر از گناه

در تقابل تمدنی که ما با غرب داریم همه‌ی تلاش غرب آن است که فضای جامعه‌ی ما را گناه‌آلود کند و طوری القاء نماید که روح جوانان ما را تسخیر کرده است و ما را گرفتار یأس فرهنگی نماید و هنر ما آن است که متوجه غنای فرهنگی خود باشیم و بدانیم تمدن آینده‌ی ما ظرفیت جای دادن حرّهای زیادی را دارد همان‌طور که امام حسین (ع) در نهضت خود جای حرّ را باز کردند و او را از چنگال فرهنگ اموی نجات دادند و در این راستا لازم است که شخصیت حرّ را در فرهنگ کربلا بیابیم تا در ادامه‌ی فرهنگ کربلا نقشه‌های فرهنگ اموی این زمانه یعنی فرهنگ ظلمانی غرب را خنثی کنیم و جوانانمان را از چنگال آن فرهنگ نجات دهیم. در این راستا نکات زیر قابل تذکر است:

۱- حُرّ از پیوستگان به امام حسین (ع) است، آن‌قدر دیر رسید که افق اقبال‌اش در شرف تاریک شدن بود، ولی در مقابل انبوه موانعی که در مقابل توبه‌ی او بود، مایوش نشد و هر موقعیتی که در مقابل او قرار می‌گرفت را یک آغازی جدید به حساب آورد.

۲- حُرّ به عنوان فرماندهی سپاه هزار نفری دارای روحیه‌ی استواری است که به تنهایی نیز به عزمی هزار نفری آراسته بود، همین‌که از قصرکوفه به سوی امام حسین (ع) روانه شد ندایی از پشت سر شنید که

گفت: «بشارت بادت ای حرّ به بهشت»، پس نگاهی به عقب سر کرد و کسی را ندید و در منزل «ذی حُسم» با قافله‌ی امام حسین<sup>ع</sup> برخورد کرد. حضرت به جوانان فرمودند؛ به افراد آن لشکر و به اسبانشان آب دهید. وقت نماز در حالی که حرّ و سپاهیانش نماز را با امام اقامه می‌کنند، بین اذان و اقامه خطاب به حرّ و لشکریانش فرمودند: من به سوی شما نیامدم مگر پس از آن که نامه‌های دعوت شما به من رسید، پس اگر بر سر سخن خود باقی هستید من هستم وگرنه اگر از آمدن من ناخرسندید من هم منصرف می‌شوم. حرّ گفت: «لَسْنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَتَبُوا إِلَيْكَ» ما از آن گروه نیستیم که به سوی شما نامه نوشتند، ما دستور داریم از شما جدا نشویم تا شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم، و امام فرمودند: «الْمَوْتُ أَذْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۸۰) مرگ نزدیک‌تر است به تو از این آرزو. و بالاخره بنا شد راهی پیش گیرند که نه به کوفه نزدیک شوند و نه به مدینه، و در بین راه امام<sup>ع</sup> خطبه خواندند و متذکر شدند که نباید از سلطان جائر پیروی کرد وگرنه در قیامت در همان آتشی وارد می‌شویم که آن سلطان جائر وارد می‌شود. حرّ در بین راه از سر دل‌سوزی به امام نزدیک شد و گفت: ای حسین! «إِنِّي أَذْكُرُكَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ لِيْن قَاتَلَتْ لِنَفْسِكَ» خدا را در باره‌ی نفسات در نظر آر، من می‌بینم اگر با آن‌ها به جنگ بپردازم تو را به قتل می‌رسانند. امام فرمودند: «أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟» «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ و حضرت در جواب او اشعاری را خواندند حاکی از آن که مرگ برای جوانمرد در راه خدا ننگ نیست، و حرّ دید مرگ در مقابل حسین<sup>ع</sup> بسیار زبون است. هر دو به راه ادامه دادند تا نامه‌ای از طرف عبیدالله آمد که در هرجا حسین<sup>ع</sup> هست متوقف‌اش کنید. حضرت صلاح ندیدند مقاومت کنند و در سرزمین کربلا پیاده شدند و چون فهمیدند نام آن سرزمین کربلا است با توجه به حدیث امّ سلمه و سخنی که از رسول خدا<sup>ص</sup> شنیده بودند، فرمودند: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ هَاهُنَا مُنَاحُ رِكَابِنَا وَ مَحَطُّ رِجَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا» (بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۳) اینجا موضع گرفتاری و بلاء می‌باشد، اینجا محل خوابیدن شتران ما است، اینجا محل خیمه و اثاث ما است اینجا محل شهید شدن مردان ما می‌باشد. اینجا محل ریختن خونهای ما است. برای حضرت روشن شد زمان آن رسالت تاریخی که به دوش ایشان گذاشته شده فرا رسیده و بیش از همه مقام بلندپایه و عزّت نفس خود را می‌دانستند و لذا یاران خود را جمع کردند و سختی کار را و آینده‌ی آن را متذکر شدند، تا بالاخره در روز عاشورا عمر سعد لشکر خود را در مقابل لشکر امام حسین<sup>ع</sup> آماده کرد. حرّ به عمر سعد گفت: آیا تو تصمیم به جنگ با این مرد را داری؟ عمر گفت: آری به خدا، جنگی که آسان‌ترین شکل آن بریدن سرها و قطع کردن دست‌ها است. حرّ گفت: آیا به هیچ‌یک از این پیشنهادهایی که به شما کرد رضایت نمی‌دهید؟ عمر سعد گفت: به خدا اگر کار به من واگذار بود می‌کردم ولیکن امیر تو إبا دارد.

حرّ برگشت و در میان لشکر در جایی ایستاد ولی به سوی نفرات خود نرفت مبادا مقام بر او غلبه کند و تا در آن فرصت اندک فکری بکند. «قُرّة بن قیس» با او بود برای آن که او را از سر خود باز کند، به او گفت: اسب خود را امروز آب داده‌ای؟ و او را فرستاد تا به اسب‌اش آب دهد. حرّ راهی را انتخاب کرده

بود که اگر لشکرش بفهمند صد دیوار جلوی مقصد او می‌کشند، باید قبل از کشف قضیه کاری بکند وگرنه ممکن است با هزار مانع روبه‌رو شود، در حالی‌که او باید هزاران قوه به‌کار برد و هزاران گذشت بنماید تا آن تصمیم بزرگ عملی شود، چگونه از این ساحت زیستی که یک عمر در آن به‌سر برده خود را به ساحتی دیگر وارد کند؟

حزّ پس از دورشدنِ قُرةِ بن قیس، بنا کرد اندک‌اندک رو به سوی حسین<sup>۱</sup> آمد، نظر دارد هرچه بتواند خود را از لشکر و حوزه‌ی قدرت آن‌ها آرام‌آرام بیرون بکشد و قدم‌قدم از میدان نفوذ آن‌ها دورتر شود، گویی خود ستونی از لشکر است که پیش می‌رود. «مهاجر بن اوس ریاحی» به او گفت: چه خیال داری؟ آیا خیال حمله داری؟ زیرا وضع ظاهری خود را به آن شکل درآورده بود - جواب نداد- از هیچ‌کس ایمن نبود تا راز خود را با او در میان گذارد نکند که یا مانع او شوند و یا برای خوش‌خدمتی به عبیدالله او را از پای درآورند. حزّ مرگ را انتخاب کرده بود اما پس از ساعتی دیگر و در زیر سایه‌ی امام محبوبی که بنا است نزد او عذرخواهی کند، ندامت از گذشته و امید به آینده، قلبان خوف و رجاء در درون او جزر و مدّی به‌پا کرده بود، هیچ‌کس تا این حدّ او را مضطر نیافته بود. مهاجر بن اوس که وضع حزّ را دید گفت: ای ریاحی! کار تو شبهه‌ناکاست، هرگز در هیچ موقعی مانند آنچه اکنون در تو می‌بینم ندیده‌ام. اگر گفته می‌شد شجاع‌ترین مردم کوفه کیست؟ من از تو نمی‌گذشتم، پس این چیست که در تو می‌بینم؟ جواب داد: راستش من خود را مخیر بین جنّت و نار می‌بینم.

حزّ و حقیقت «توبه»

حزّ در شرایط بسیار سهمگین قرار گرفته. اگر در کربلا حقیقت فداکاری ظهور کرد و تا قیام قیامت هر فداکاری که واقع شود به ذات فداکاری یعنی کربلا باید متصل باشد تا فداکاری به حساب آید. حقیقت «توبه» نیز در کربلا و از طریق حزّ اتفاق افتاد. چند قدم از حوزه‌ی نفوذ دشمن دور شده، هنوز فرماندهی لشکر است، هنوز می‌تواند با سایر فرمانده‌های لشکر عمرسعد رقابت کند، بد آفتی است حبّ ریاست و حبّ شرف و رقابت؛ و حالا حزّ آرام‌آرام دارد از همه‌ی آن‌ها عقب می‌کشد. اگر اسب زیر پایش همچنان جلو رود به جایی می‌رسد که دیگر از آن آفت‌ها خلاص خواهد شد. جاذبه حقیقت یعنی جاذبه‌ی حسین<sup>۱</sup> که او در این چند منزل بیشتر با او آشنا شده، قوی شده، لذا پس از آن که گفت: «خود را بین جنّت و نار مخیر می‌بینم»؛ ادامه داد: «به خدا سوگند چیزی جز بهشت را انتخاب نمی‌کنم، اگرچه قطعه‌قطعه شوم و اگرچه سوخته‌گردم».<sup>[۱]</sup> این را گفت تا مهاجر بن اوس گمان نکند می‌تواند او را از کشته‌شدن بترساند و منصرف کند. سپس به اسب خود تازیانه ای زد و به سوی سپاه امام حسین<sup>۱</sup> پرواز نمود و چون نزدیک شد سپر را واژگون کرد و همه فهمیدند او امان می‌خواهد. مانند کسی که روی به وادی ایمن نهاده، می‌آمد و می‌نالید و می‌بالید - موسی آن‌جا به امید قبسی می‌آید- قصد حسین<sup>۱</sup> داشت، « وَاضْعَايَدَهُ عَلٰی رَاسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ- اللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اُنِيْبُ فَتُبَّ عَلَيَّ- فَقَدْ اُرْعَبْتُ قُلُوْبَ اَوْلِيَايَاكَ وَ اَوْلَادَ نَبِيِّكَ-» دست بر سر گذاشته و می‌گفت: خدایا به سوی تو آمدم ، توبه‌ی

مرا بپذیر که من دلِ اولیاء تو و اولاد دختر پیامبر تو را آزردم. همین که نزدیک شد بر حسین<sup>۱</sup> سلام کرد و گفت: خدا مرا به قربانت کند ای پسر رسول خدا، من همان همراهی هستم که مانع حرکتت شدم و به تو سخت گرفتم، به حق خدایی که جز او خدایی نیست، گمان نمی‌کردم این مردم پیشنهادهای شما را رد کنند و کار را با مثل تویی به این‌جاها برسانند؛ «فَإِنِّي جِئْتُكَ تَائِبًا وَ مُؤَاسِيًا لَكَ حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ أَوْ تَرَى إِلَيَّ ذَلِكَ تَوْبَةً؟» و اکنون به راستی نزد تو آمده‌ام و پیشیمان از آنچه نسبت به تو روا داشتم تا نزد خدا توبه نمایم و جانم را فدای تو کنم تا پیش تو بمیرم، آیا این کار را برای من توبه می‌بینی؟ و حسین فرمودند: «نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ يَغْفِرُ لَكَ» آری! خداوند توبهات را می‌پذیرد. سپس در مقابل لشکر عمر سعد ایستاد با ظاهری پر صلابت در حالی که سر تا پایش را آهن و فولادهای ابزار جنگی پوشانده، ولی با دلی نرم و دلسوزانه خواست آن‌ها را از تبعات جنگ با امام حسین<sup>۱</sup> عافیت بخشید. اینک که از چشمه‌ی معنویت حسین<sup>۱</sup> می‌نوشید سرشار از دلسوزی شده بود و متذکر می‌شد که غریزه‌ی انسانی آن است که میهمان را پذیرایی کنید. سر خوش از توبه‌ی خود و متکی به حقیقتی که بدان دست یافته او را به گوینده‌ای توانا مبدل کرده بود تا به نمایندگی آل محمد<sup>۱</sup> سخن بگوید و همچون آن خانواده بهادری و سلحشوری را با عاطفه ممزوج کند.

حزّ به نمایندگی احرار عالم شرط حرّیت را متذکر شد، شروطی را که هر انسانی در هر نقطه‌ی جهان از آن دفاع می‌کند و با زبان خود کاری کرد که با هزار شمشیر نمی‌توان چنین کرد. تحت عنوان نکوهش سران سپاه، روشن نمود کار ناهنجار آن‌ها با هیچ‌یک از نظامات انسانی پذیرفتنی نیست چه رسد به نظامی که اسلام آورده.

گفت: «شما خودتان دعوت اش کردید، حالا چه شده است که او را به خود وانمی‌گذارید که برگردد؟ این محاصره و کشتن از کدام سنت و سیره برخاسته و با کدام خوی اسلام و حتی خوی عرب سازکاری دارد؟ هنوز به سرزمین شما نیامده - سرزمینی که خودتان دعوتش کردید - شما تاخته‌اید که خود را به او رسانده تا به قتل‌اش برسانید؟! هیچ پذیرایی از شما انتظار نیست، بگذارید برگردد، چرا آب را به روی بسته‌اید؟» [۲]

شما در این سلحشوری و سخنوری معجزه‌ی «توبه» را به تماشا نشسته‌اید، او یک تن نیست، نماینده‌ی همه‌ی آن‌هایی است که از ظلمات دوران به سوی حقیقت اسلام توبه می‌کنند، او نردبان صعود کسانی است که تلاش دارند دیگر تن به گناه ندهند.

حزّ سلحشورانه در مقابل دیدگان مبارک امام جنگید و همچون اسبی پیل‌تن سواره در دریای دشمن تاخت، در کشتن دشمن توانایی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد تا بالاخره به آنچه می‌خواست رسید و شهید شد و امام بر بالین سرش فرمودند: «بَخْ بَخْ يَا حُرُّ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» اعیان‌الشیعه، ج ۴۰، ص ۶۱۴) به تو در این دنیا و در آخرت آزادی همان‌طور که مادرت چنین نامی

بر تو نهاد. آزاد در دنیا و سعید در آخرت. و این‌گونه امام، حرّیت او را امضا کرد.

خونی که از پیکر حرّ روان شد سخن‌هایی با ما دارد، به ما می‌گوید آزادگی با آلودگی نمی‌سازد هرچند روزگار انسان را در دل لشکر دشمن و تا فرماندهی یک سپاه جلو ببرد. فرماندهی سپاه بود و چشم‌ها به او دوخته شده بود، ولی او به عاقبت کارش فکر کرد که چگونه برای همیشه خواری را با خود حمل کند. فهمید بیش از آن‌که از مرگ باید هراس داشت، باید از ننگ هراسید.

خاطر نورانی بشر را با خدا رابطه‌ای است که همراهی با ستمگران آن را تیره و تار و برگشت به سوی اولیاء الهی آن را روشن و روشن‌تر می‌کند و شجاعت مردان در همراهی با اولیاء الهی به‌درستی شکوفا می‌شود و در نتیجه یک تنه، نه از یک دریا لشکر می‌هراسند و نه یک دنیا تبلیغات سوء و دام‌های انحراف می‌تواند او را تحت تاثیر قرار دهد. دیگر نه تنها از مرگ نمی‌هراسند بلکه از مرگی که نکبت‌ها و ننگ‌ها را از صحنه‌ی حیات آدمی پاک کند استقبال می‌نمایند. مرگی که در طریق نجات عالم و خلاصی امت‌ها باشد، مرگی برای پراکنده‌شدن خلق از پیرامون تبهکاران. این مرگ، مردن نیست، احسانی است به بشریت و پس از خفتن آن شهید هزاران مولود رشید زائیده می‌شوند و عملاً او تکثیر شده است.

حرّیت حرّ در آن بود که توانست ماوراء فضایی که قراردادهای جامعه‌ی بشری ایجاد کرده است خودش تصمیم بگیرد و به بهانه‌ی آن‌که خلیفه‌ی مسلمین یعنی یزید چنین خواسته، تسلیم فضای حاکم نشد.

وضع نظام دنیای امروز می‌کوشد که اراده را در انسان‌ها بمیراند و به نام دیسیپلین استقلال رأی افراد را محو کند تا در مقابل مافوق خود بی‌اراده و بی‌بصیرت باشد و نسبت به زبردست خود با خشونت و به اسم نظام اداری، هرگونه عاطفه‌ای را نادیده انگارند در حالی‌که در نگاه انسان‌های آزاده باید نظام جامعه و اداره را طوری شکل داد که بصیرت و ابتکار همواره در میان باشد و همواره بر بصیرت افراد افزوده شود تا برای حفظ روابط، آراء و نظرات صائب و ارزشمندی توسط افراد اتخاذ شود و در فضای اداره‌ی کشور نظرات فعال و مبتکرانه به مسئولان ارائه گردد و صلابت مسئولان با پختگی و همراه با رحمت و عاطفه در میان آید و آزادگی در سراسر جامعه حفظ شود.

حرّ و ابتکار آزادی از عادات زمانه

حرّ ابتدا از نظم خشکی که به نام تبعیت از خلیفه، انسانیت افراد را در نظر نمی‌گرفت، آزاد شد تا توانست تصمیم بگیرد. اگر باید از حاکم اسلامی تبعیت کرد از آن جهت است که حاکم اسلامی با فطرت‌ها سخن می‌گوید و در فضایی که عقل‌ها رشد کرده است انسان‌ها را قانع به تبعیت می‌کند و دل‌ها را به سوی اهدافی که در پیش است جلو می‌برد و هرگز انتخاب را از مسلمین نمی‌گیرد، بلکه

مسلمین با تبعیت خود نظر حاکم اسلامی را بر نظر خود ترجیح می‌دهند چون آن نظر را نسبت به مصالح جامعه صائب‌تر از نظر خود می‌یابند. پس جایی برای تبعیت از سلطان جائری که حرام خدا را حلال می‌شمارد نمی‌ماند. باید قدرت تشخیص به جامعه برگردد تا تبعیت از حاکمان، کورکورانه نباشد.

حزّ در تبعیت خود نسبت با حاکمی مثل یزید تجدید نظر کرد و لذا آن انقلاب درونی شروع شد و جهانی دیگر را برای خود انتخاب کرد و سرحلقه‌ی آزادگی را در دست همه‌ی آزادگان قرار داد تا به اسم فرهنگ ظلمانی حاکم، به هر حقارتی تن در ندهند، هرکس از خود بپرسد آیا شریعت الهی و خدایی که آزادی را به ما هدیه کرده تا بهترین انتخاب را بکنیم راضی است وقتی حسین<sup>ع</sup> در صحنه است به حاکمی همچون یزید تن دهیم؟ آیا خداوند از پذیرفتن چنین حاکمیتی از ما راضی خواهد بود؟

حزّ توانست ابتکار آزادشدن از عادات زمانه را به همه‌ی بشریت متذکر شود تا به خود آیند و راهی را که حق می‌دانند و بدان باور دارند در پیش گیرند. حزّ یعنی حرّیت توبه‌کردن، حزّ یعنی رسیدن به شرافت توبه، حزّ یعنی بازگشتن از راهی که بی‌ثمری آن روشن است و آزادشدن از زنجیرهایی که خودمان بر پای خود بسته‌ایم و از تطور و نوشدن بازمان می‌دارد، حزّ یعنی برای آزادشدن از نفس اماره از مرگ نترسیدن و گریبان خود را از دست فضا‌های فرهنگی مسموم آزادکردن و وضع را به سود حقیقت دگرگون نمودن و منابع حیاتی یک ملت را از دست بیگانگان رهانیدن و آزادی ربوده‌ی خود را از او بازپس گرفتن.

حزّ به بشریت آموخت با وجود گناه‌های سنگین باید به تحولی فکر کرد که همه‌ی گناهان را زیر پای آدم قرار می‌دهد و توبه مسیر تحقق آن تحول است. حضرت آدم با توبه توانست بهشت گمشده را باز در منظر خود بیابد و آنچه غیر از توبه در آدم هست سرّ ذاتی آدم نیست و با کوچک‌ترین گناه چیزی نمی‌گذرد همه‌ی آن‌ها از بین می‌رود مگر توبه و توجه به حضرت حق و تحولی که رو به سوی قرب الهی دارد. این است شاهکار آدم و آدمیت. توبه تحولی است از ساحتی به ساحت دیگر و از جنبه‌ای به جنبه‌ای بالاتر، از جنبه‌ی غفلت از حق به سوی حق و حقیقت. قدرت بی‌انتهای آدم در توبه نهفته است که می‌تواند شخصیتی چون حزّ بسازد که تا قیام قیامت بشریت را تغذیه کند.

حضرت آدم<sup>ع</sup> با تلقی کلمات الهی توبه را شروع کرد و این سرآغاز معارفی شد که سخت بدان نیاز داشت و به قرب درگاه الهی بازگشت و محبوبیت از دست‌رفته را بازیافت و بهشت آینده‌ی خود را تملک کرد. یعنی پدر ما حضرت آدم<sup>ع</sup> همه چیز را به برکت توبه جبران نمود و همین توبه را برای فرزندانش به ارث گذارد که سرمایه‌ی بازگرداندن همه‌ی دارائی‌هایی است که از دست‌اش رفته.

حرف حزّ در کوی شهیدان این است که او سرّ خط پدر ابوالبشر را به‌خوبی قرائت کرد و راز دل حضرت آدم<sup>ع</sup> را فهمید که چگونه خود را از زنجیره‌ی گناه آزاد کند و گذشته‌ی خود را با نگاه به امام حسین<sup>ع</sup> که

همان « فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ » بود بازخوانی نماید و در هبوط در فرهنگ ظلمانی دوران خود را نبازد، زیرا حسین با زنده است و عربانی هرکس را که گرفتار آن فرهنگ شد را جبران می‌کند. هنگام خروج از بهشت آدم را عربان کردند و همه‌چیز را از او گرفتند، [۳] ولی سر پنهان او که توبه بود در او محفوظ ماند و آدم دید از آن همه نعمت که در آن غرق بود هیچ چیز باقی نمانده جز آن سر پنهان که به گوشش رسید آن سر پنهان توبه به داد تو می‌رسد: « فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ » (بقره/۳۷) و حرّ صورت تعیین‌یافته‌ی حقیقت توبه‌ی آدم با شد تا جهان اسلام از غفلت بزرگ خود که نادیده‌گرفتن غدیر و تنها‌گذاردن امام معصوم بود توبه کند.

### توبه از گناه تاریخی

بعد از رحلت رسول خدا با تحجری غلیظ بر امت اسلام روی آورد و گمان کردند هرکسی که بر مسند حاکمیت جامعه قرار گیرد قابل اطاعت است و این تصور کار را به حاکمیت یزید کشاند که از انسانیت فقط قالبی بیش نداشت، در حالی که عادت اطاعت از امراء سوء، عادت بشر آن دوران شده بود بدون آن که متوجه باشند قلبی که باید در پیکر خلیفه در تپش باشد، قلبی است که خدا آن را مدد می‌رساند و حرّ با آگاهی از روش یزید متوجه این گناه تاریخی شد و با توبه از این گناه، همه‌چیز در او عوض شد. آن گناه تاریخی جهان اسلام را که باید یک‌پارچه ایمان باشد گرفتار انحطاطی بزرگ کرد و در کربلا تنها حرّ نیست که توبه می‌کند، بلکه این امت اسلام است که از اطاعت هر خلیفه‌ای توبه کرد و پس از عاشورا انقلاب‌های ممتدی را پدید آورد و می‌رود که با توبه از آن گناه تاریخی، روح انقلاب اسلامی جهانی شود.

پیام حسین با آن بود که تکیه به حکم ناروا، پرتگاهی را ماند که امت اسلام را در قعر آن تکه‌تکه می‌کند و دشمن اسلام از امت پاره‌پاره‌شده که تنها صدایی ضعیف خواهد داشت، حیاتی باقی نمی‌گذارد. در حالی که وقتی همه در ذیل رهبری کسی قرار داشته باشد که متذکر اسلام است، دولت‌مردان در مذاکره با دشمن مستکبر نه تنها صدای خود را ضعیف نمی‌کنند، بلکه صدای حرّیت خود را به همه‌ی جهانیان اعلام می‌نمایند و دشمن اسلام را حقیر می‌کنند.

حرّ با اتکاء بر رهبری امام حسین با و با آزادگی تمام پای در میدان مذاکره با لشکر یزید گذاشت و با تمام قد ایستادگی کرد و حقانیت حرکت امام را به اثبات رساند.

چراغ توبه‌ی حرّ پر نورتر از آن بود که آرام بنشیند و در گوشه‌ای بخرامد، تا آن‌جا که در توان داشت انقلابی به پا کرد و رسم شجاعت و رشادت را به همه‌ی آن‌هایی که می‌خواهند سرباز اسلام باشند نشان داد تا از هرگونه خضوع در مقابل کفر و استکبار توبه کنند، توبه کنند تا شکوفائی ذاتی آن‌ها به سراغشان آید.

با قابلیت‌هایی که هر انسانی در تحول خود دارد می‌تواند دری به روی توبه باز کند و مقاومت با عوامل گناه را شروع نماید و متوجه شود حال که با گناه، عریان و برهنه شده نباید خود را ببازد و خود را به دست گناه بیشتر دهد، پدر ما آدم چشم خود را به دریچه‌ی توبه دوخت و آن دریچه باز شد و از رسوایی نجات یافت و با تمام وجود زنده گشت. با یک حرکت انقلابی و معقولانه می‌توانید از ساحتی به ساحتی دیگر در آیید و مانند حرّ با تمام وجدان زنده شوید و از این جهت آنچنان باید به خود بلرزید که طور دیگر بشوید، مثل لرزشی که زمین دنیائی را به زمین قیامتی تبدیل می‌کند. شما نیز با حضور در انقلاب اسلامی که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به صحنه‌ی این تاریخ آورد از مکر لیل و نهار فرهنگ غرب توبه کنید، خود را منقلب کنید تا ارزش توأیین پیدا نمائید و بدانید در آن صورت انقلاب شما کارها می‌کند زیرا مورد محبت خدا خواهید بود که: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» (بقره/۲۲۲).

آن آزادگانی که از کثرت دشمن و حضور همه‌جانبه‌ی او خود را نبازند و فریب تبلیغات او را نخورند و مقهور آن نگردند، از تشخیص درستی بهره‌مند می‌شوند و برای عملی‌کردن تشخیص خود جرأت لازم را پیدا خواهند کرد و در تغییر وضع موجود از هر فرصتی استفاده خواهند نمود و ملائکه را نیز به سجده خواهند آورد و اگر در زمین هبوط کنند زمین را از نور وجود خود سرسبز می‌دارند.

کار حرّ، آن شخصیت عجیب، آن زاده‌ی آدم، آن مخزن تحول و توبه، همان کار انقلابی بود که افکار را از اسارت عادت دوران آزاد کرد و جرأت روبه‌رویی با مرگ را و نهراسیدن از آن را به بشریت برگرداند و مرزهای حقیقت را برای او باز نمود و روشن کرد آن منبع لیاقت، با همه‌ی انسان‌ها هست، پس از هیچ‌کس مأیوس نشوید و هیچ‌کس هم از خود مأیوس نگردد، هرچند دشمن همه‌ی اطراف شما را گرفته باشد و مرگ از هر سو بر شما ببارد، باز زندگی و آزادگی در اختیار شماست و نه در اختیار دشمن. خداوند با «توبه» حرّ را در صدر نشانند و افتخار آزادگی را به کشته‌ای غرق به خون داد. پس شما نیز از زیر بار سنگین گناه برخیزید، هرچند آن گناه به سنگینی کوه باشد. با یک حرکت خود را از طوری به طور دیگر درآورید.

کار حرّ اگر هبوط آدم را تجدید کرد ولی همچون آدم، راز درونی آدم که توبه بود را نیز بازگو نمود و همه‌چیز را جبران کرد. پس مبادا چهره‌ی گناهان، شما را از معجزه‌ی توبه مأیوس کند در حالی که رسول خدا فرمودند: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» هرکس از گناهی توبه کند مانند آن است که گناهی نکرده. زیرا با توجه به نور اسم غفار، حق را به صحنه آورده.

وقتی تنها حسین‌ا سخن‌گوی مجامع باشد احراری که - در میان مردم زیادند- موفق به توبه خواهند شد پس این قدر گناه‌کاران را سرکوب نکنید، با حسین‌ا آشنایشان نمایید. حسین‌ا سرآمد تغییردهندگان اوضاع انسان‌ها و اوضاع جهان است، لذا خود حضرت در ابتدای ورود به کربلا در حالی که لشکر حرّ نیز ناظر حضرت بود، در خطبه‌ای که روشن فرمودند با حاکمیت یزید حلال خدا،



حرام و حرام خدا، حلال شده و باید وضع را تغییر داد؛ می فرمایند: «وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ» من از هرکس دیگر برای این تغییر شایسته‌تر هستم. و چنین توانایی بود که از حرّ، «حرّ» ساخت و در این راستا هیچ‌کس نباید مایوس باشد، کافی است مقصد دین‌داری معلوم شود تا بتوانیم به راحتی از حاکمیت ظالمانی همچون یزید و به اسم جانشینی پیامبر خدا سرباز بزنیم.

حرّ نشان داد اگر امام حسین را به مردم نزدیک کنیم، مردم به خوبی در فضایی که عبودیت خدا مقصد اصلی نیست به بازخوانی می‌نشینند. هیچ حرکتی را به اندازه‌ی نزدیکی به حسین را برای تجدید نظر نسبت به زندگی گناه‌آلود نخواهید یافت، وقتی حسین را به آزادگان جامعه نزدیک شد طوفانی در آن‌ها به وقوع می‌پیوندد و افکار پست را زیر و رو می‌کند. از این جهت باید به آینده‌ی جوانان خود امیدوار بود زیرا جوانان ما از نظر نجابت و اصالت از حرّ کم‌تر نیستند در آن حدّ که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در رابطه با جوانان می‌فرماید: «نه، من مدانم چه مگذرد، اما در زیر این کف‌ها و این گل و لای‌ها، من جریان عظیم و خروشان نجابت و دیانت و اصالت و نورانیت را هم مشاهده میکنم». و نیز حضرت صادق را در همین رابطه می‌فرمایند: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ لَا تَقُلْ فِي الْمُدْنِيِّينَ مِنْ أَهْلِ دَعْوَتِكُمْ إِلَّا خَيْرًا وَ اسْتَكْبِرُوا إِلَى اللَّهِ فِي تَوْفِيقِهِمْ وَ سَلُوا التَّوْبَةَ لَهُمْ»؛ [۴] در مورد گناهکارانی که از جمع شیعیان هستند سخن مگوئید مگر به خیر و خوبی، از خدا خاضعانه برایشان تقاضای توفیق کنید و از خدا بخواهید که توبه کنند.

حرّ از این طریق تا کوی شهیدان پیش رفت و بذری را افشاند که تنها در کوفه هزاران آدم مانند حرّ برخاستند، شبی که به کوی شهیدان رسیدند، چهارهزارتن اشک‌ها ریختند و پس از سه سال از واقعه‌ی کربلا حالا با سلیمان بن سرد خزاعی تصمیم گرفته‌اند به قصد خون‌خواهی امام آنچه می‌توانند انجام دهند. تو گفتی به بدرقه‌ی حرّ آمده‌ام و پس از آن‌ها هزاران هزار کوفیان به دنبال مختار حرکت کردند.

دایره‌ی توبه و برگشت به حسین را و سیره و سنت اولیاء الهی مسیری است که حرّ به سوی بشریت گشود که کم‌ترین نتیجه‌ی آن بازخوانی اهل سنت است نسبت به آنچه را که پشت سر گذارده‌اند تا آن‌جایی که بشریت نسبت به غفلت از غدیر توبه کند و به خود آید که چرا آن پیام آسمانی را نادیده گرفت.

حرّیت حرّ را باید در دنیا مدّ نظر قرار دهیم تا در آخرت نیز بتوانیم بدان پیوند بخوریم. حرّ در کوفه به‌عنوان یک شیعه‌ی علی‌ا مطرح نیست ولی حرّیت او در این دنیا به او کمک کرد تا ماوراء مذهب خود متوجه حقیقت راهی شود که امام حسین را بدان اشاره داشتند و به همین جهت است که امام نیز حرّیت او را امضاء کردند و فرمودند: «انت حرّ في الدنيا و سعید الآخرة» و این قصه‌ی هرکسی است که بخواهد با توبه‌ی خود بهترین راه را انتخاب کند.

[۱] - «وَاللَّهِ إِنِّي أَحْبَبْتُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَاللَّهِ مَا أَحْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ قُطِعَتْ وَ حُرِفَتْ» ( الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۹۹)

[۲] - «ثُمَّ قَالَ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لِأُمَّكُمْ الْهَيْلُ وَالْعَبْرُ أَدَعَوْتُمْ هَذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ حَتَّى إِذَا أَتَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُو أَنْفُسَكُمْ دُونَهُ ثُمَّ عَدَوْتُمْ عَلَيْهِ لِتَقْتُلُوهُ أَمْسَكْتُمْ بِنَفْسِهِ وَ أَخَذْتُمْ بِكَظْمِهِ وَ أَحَطْتُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ لِتَمْنَعُوهُ التَّوَجُّهَ فِي بِلَادِ اللَّهِ الْعَرِيبَةِ فَصَارَ كَالْأَسِيرِ فِي أَيْدِيكُمْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا يَدْفَعُ عَنْهَا ضَرّاً وَ حَلَا تُمُوهُ وَ نِسَاءَهُ وَ صَبِيَّتَهُ وَ أَهْلَهُ- عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ الْجَارِي يَشْرَبُهُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسُ وَ تَمَرَّغُ فِيهِ حَنَازِيرُ السَّوَادِ وَ كِلَابُهُ فَهَا هُمْ قَدْ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ بِئْسَ مَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الظُّمَأِ الْأَكْبَرِ فَحَمَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ يَزُمُونَ بِالنَّبْلِ فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ .» گفت: ای مردم کوفه مادر بعزایتان بنشیند و گریه کند، آیا این مرد شایسته را بسوی خود خواندید و چون بسوی شما آمد شما که میگفتید: در یاری او با دشمنانش خواهید جنگید، دست از یاریش برداشتید پس بروی او آمدهاید میخواهید او را بکشید؟ و جان او را بدست گرفته راه نفس کشیدن را بر او بستهاید، و از هر سو او را محاصره کردهاید و از رفتن بسوی زمینها و شهرهای پهناور خدا جلوگیری کنید، بدانسان که همچون اسیری در دست شما گرفتار شده نه میتواند سودی بخود برساند، و نه زبانی را از خود دور کند، و آب فراتی که یهود و نصاری و مجوس مآشامند و خوکهای سیاه و سگان در آن میغلطند بروی او و زنان و کودکان و خاندانش بستید، تا بجائی که تشنگی ایشان را بحال بیهوشی انداخته، چه بد رعایت محمد (ص) را در باره فرزندانش کردید، خدا در روز تشنگی (محشر) شما را سیراب نکند؟ پس تیراندازان بر او یورش بردند، و حر (که چنین دید) پیامد وپیش روی حسین علیه السلام ایستاد.

[۳] - «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا...» و هنگامی که از آن درخت چشیدند، زشتی هایشان بر آنها آشکار شد...

[۴] - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰